ضجه های پدر زهرا بعد از اعدام دامادش

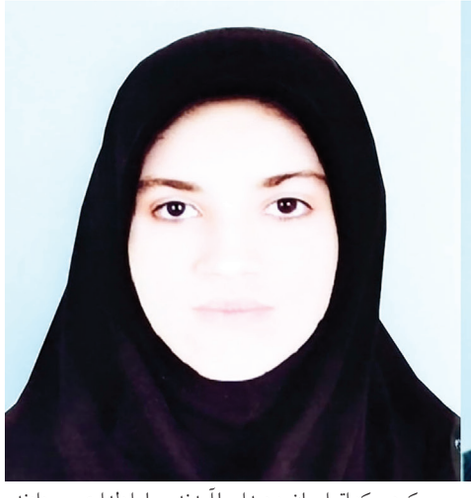

گروه حوادث – تلاش برای جلب رضایت اولیای دم پرونده های قتل ، خیلی وقت ها از سوی مردم مورد نقد واقع می شود و سوال می کنند که چرا یک قاتل باید بخشیده شود؟

اما حقیقت این است که در پرونده هایی که واجد شرایط پادرمیانی هستند،طلب بخشش و معذرت خواهی از اولیای دم هم راه همدلی با آنهاست تا قلبشان آرام شود.شاید خیلی ها گمان می کنند،طلب بخشش حمایت از قاتل است در حالی که این اقدام، لطفی است که در حق اولیای دم می شود تا بعد از مشاهده مراسم اجرای حکمی از لحاظ روحی تضعیف نشوند، چرا که صحنه کشته شدن یک انسان حتی در قامت یک قاتل؛ صحنه دردناکی است و بهتر است قاتل با مجازاتی جز قصاص مجازات شود.

آقای خلیلی؛ پدر زهرا، یکی از نمونه افرادی است که بعد از اجرای حکم قصاص قاتل فرزندش به شدت اظهار پشیمانی می کند و از اینکه قاتل دخترش را اعدام کرد پشیمان و ناراحت است.

تماس قاتل با پدر مقتول : دارم دخترت را می کشم!

۲۹ دی ماه سال ۹۸ بود که ساعت ۱۲ شب شماره زهرا روی گوشی پدرش افتاد و آن تماس،یک تماس به شدت هولناک بود.

پدر زهرا تلفن را جواب داد اما به جای زهرا،شوهرش محمد پشت خط بود که به پدرزنش گفت:«دارم دخترت را می کشم!»

پدر زهرا در مورد آن شب به می گوید:«آن شب خیلی شوکه شده بودیم.به خانه دخترم رفتیم و جسد غرق در خون او را دیدیم. شوهرش او را به قتل رسانده بود و در اعتراف به قتل گفت که آن شب با زهرا دعوایشان شده بود.می گفت از سر شب بحث داشتیم و ساعت ۱۲ شب دیدم که زهرا هنوز دارد گریه می کند.»

پدر زهرا در ادامه گفت:«مهریه دخترم ۱۴ سکه بود.محمد می گفت آن شب زهرا حرف گرفتن مهریه و طلاق را پیش کشید.دامادم در یک روستای نزدیک اردبیل زندگی می کرد و چند گاو داشتند.در دادگاه گفت یک لحظه با خودم فکر کردم باید گاوها را که دار و ندارمان است بفروشم و مهریه زهرا را بدهم.همین فکر باعث شد در یک لحظه چنان خشمگین شدم که با دمبل بر سر و صورت زهرا کوبیدم.بعد روی سینه اش نشستم و دستانش را گرفتم و با گوشی خودش به پدرش زنگ زدم.بعد گلویش را فشار دادم و زهرا فوت کرد.»

زهرا و محمد عاشق هم بودند

پدر زهرا در مورد علت اختلافات و درگیری های دختر و دامادش می گوید:«زهرا و محمد در دانشگاه آشنا شده بودند.زهرا متولد سال ۷۷ و محمد متولد ۷۴ بود.زهرا رشته ادبیات درس می خواند و به زودی قرار بود معلم شود.وقتی به من گفت که پسری از استان اردبیل خواستگار او هست،من مخالفت کردم و گفتم باید با نزدیکان خودمان وصلت کنیم.خانواده محمد هم با این وصلت مخالف بودند. اما زهرا و محمد به حدی همدیگر را دوست داشتند که از هم دست نکشیدند و بالاخره ازدواج کردند.ولی همین مخالفت خانواده محمد با ازدواج زهرا و محمد،باعث شد که بعد از ازدواج هم ارتباط گرمی بین آنها و عروسشان نباشد.همین موضوع باعث اختلاف بین زهرا و محمد می شد و با اینکه عاشق هم بودند اما اختلاف خانواده روی رابطه آنها اثر می گذاشت.همین اختلافات هم در نهایت باعث درگیری های عمیق بین زن و شوهر جوان شد.»

ضجه های پدر زهرا به خاطر پشیمانی از اعدام محمد

حالا یک هفته از اجرای حکم قصاص محمد می گذرد و پدر زهرا به شدت پشیمان است.او با گریه می گوید:«در این دو سال که از قتل دخترم می گذرد،خانواده محمد با ما همدلی نکردند.درست است که ما خانه مان را تغییر دادیم اما خانه پدرم در روستای محل زندگی آنهاست و می توانستند به مسجد آنجا بروند و از ریش سفیدها آدرسی از ما بگیرند.برادر کوچک محمد با ما رابطه خوبی داشت و اگر او به ما مراجعه کرده و تقاضای بخشش می کرد،به حرمت نان و نمکی که در خانه هم خورده بودیم شاید دل ما نرم می شد.»

او در ادامه گفت:«در این دو سال فقط به قصاص فکر می کردیم اما حالا که فکرش را می کنم،مطمئنم اگر خانواده اش تلاش می کردند ما می بخشیدیم و با اجرای این حکم تا این حد پشیمان و ناراحت نبودیم.»

پدر زهرا در مورد لحظه اجرای حکم گفت:«قبل از اجرای حکم پدر محمد به پای من افتاد اما با او چشم در چشم نشدم.در آن لحظه به چیزی جز اجرای حکم فکر نمی کردم.پای چوبه دار محمد در حالی که قرآن دست داشت،می خواست نزدیک من بیاید و عذرخواهی کند اما من فریاد زدم و گفتم نزدیک من نیا تو دخترم را مظلومانه کشتی.وقتی طناب را گردنش انداختند انگار یک لحظه از اجرا پشیمان شدم و می خواستم بگویم او را پایین بکشید اما دیگر دیر شده بود و حکم قصاص اجرا شد.»

گریه های پدر زهرا شدت می گیرد و به هق هق می افتد:«محمد پسر خوبی بود.وقتی به خانه مان می آمد و چند روزی می ماند؛همسایه او را می دیدند و همه می گفتند چقدر جوان خوبی است.او اشتباه بزرگی در حق دختر مظلوم من کرد اما من نباید اشتباه می کردم. بعد از اجرای حکم برایش نماز وحشت خواندیم و به حدی گریه می کردیم که اقواممان به دیدار ما آمدند و ما را دلداری می دادند. شاید کار ما تا آخر عمر این باشد که هر روز به قبرستان برویم و در حسرت از دست دادن زهرا و محمد گریه کنیم.اما هیچ کدام آنها دیگر برنمی گردند.»

پدر زهرا در آخر گفت:«فکر می کردم بعد از اجرای حکم قصاص قلبم آرام می گیرد اما اینطور نشد.دلم می خواهد به کسانی که هنوز فرصت دارند تا به بخشش فکر کنند بگویم اگر می توانید ببخشید و قصاص را اجرا نکنید.خانواده متهمان هم باید هر روز به خانه شاکی خود بروند و هر طور شده با آنها حرف بزنند تا دل آنها نرم شود.»

شیطان در لباس خواستگار

گروه حوادث – عضویت در سایت همسریابی پیشنهادیکی از دوستانم بود.چند روزی که از ساخت پروفایلم گذشت یکی از اعضای سایت به نام «نادر» تمایلش را برای آشنایی بیشتر با من اعلام کرد و بعد پذیرفتم او را ملاقات کنم.

از او خواستم در یک مکان عمومی مثل کافی شاپ همدیگر را ملاقات کنیم او پذیرفت اما گفت خودش برای بردن من به کافی شاپ می آید و آدرس منزلمان را گرفت. در نزدیکی محل سکونتم منتظرش ماندم و «نادر» با خودرو شخصی اش از راه رسید، سوار شدم و بعد از احوالپرسی و صحبت‌های اولیه به بهانه پیدا کردن یک کافی شاپ دنج و مناسب یک ساعت تمام در خیابان‌ها چرخید و در این مدت کلی با چرب‌زبانی اعتماد و توجه مرا جلب کرد و در آخر پیشنهاد داد برای گفت‌وگو و دیدن وضعیت زندگی‌اش به آپارتمانش برویم، با تردید و اکراه پذیرفتم و این بزرگترین اشتباه و نقطه شروع دردسرهای من بود.

من مشغول تماشای دکوراسیون خانه و تابلوهای روی دیوار شدم و او چای درست کرد. چای را که خوردم دیگر چیزی نفهمیدم.

چشم‌هایم را که باز کردم گیج بودم و سردرد شدید داشتم، چند دقیقه طول کشید تا به خودم آمدم و به خاطر آوردم چرا آنجا هستم، وحشتزده از جا بلند شدم و «نادر» را دیدم که یک گوشه اتاق سیگار در دست نشسته و از بین حلقه‌های دود نگاهم می کند. از دیدن او و فکر این که چه اتفاقی برایم افتاده به گریه افتادم و با خواهش و التماس خواستم تا اجازه بدهد بروم. «نادر» شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت به سلامت. وسایلم را جمع کردم و با عجله از آپارتمانش خارج شدم و فکر می کردم نجات پیدا کردم اما باید همان موقع راز لبخند گوشه لب نادر را که رفتن مرا تماشا می کرد می فهمیدم.

چند روز حال مساعدی نداشتم و وحشت‌زده بودم. تمام اعضای خانواده متوجه تغییر حالم شده بودند اما جرات نداشتم چیزی به آنها بگویم تا این که یک روز پیامی از «نادر» دریافت کردم که از من خواسته بود دوباره به خانه‌اش بروم. آنقدر از وقاحتش عصبانی شده بودم که هر چه ناسزا به ذهنم رسید برایش نوشتم. چند دقیقه بعد عکسی برایم فرستاد و گفت: «دوست داری این عکس را برای خانواده‌ات بفرستم؟ با خودت چی فکر کردی؟ من دست از سرت برنمی‌دارم. آدرس محل سکونتت را می‌دانم و لازم باشد آبرویت را بین همسایه‌ها و خانواده‌ات می‌برم. تمام عکس‌ها و فیلم‌های شخصی‌ات را از تلفن همراهت برداشتم و چند تا عکس و فیلم یادگاری هم توی آپارتمانم از تو گرفتم. حالا تصمیم با خودت است که بیایی یا نه! ولی اگر چند روز دیگر عکس‌هایت را برای خانواده‌ات فرستادم از من شاکی نباش!!»

باورم نمی‌شد یک بی فکری ساده و اعتماد نابجا مرا دچار چنین دردسر بزرگی کرده باشد. نمی توانستم تن به خواسته‌های شیطانی‌اش بدهم و از طرفی ترس از آبرو ریزی مرا در برزخ عجیبی قرار داده بود، اما بالاخره تصمیم خودم را گرفتم و باید جلوی این اشتباه را می گرفتم. با این که از یک خانواده سنتی بودم و نمی‌دانستم برادرم چه واکنشی به این اتفاق نشان می‌دهد اما ترجیح دادم خانواده‌ام ملامتم کنند تا این که بازیچه یک فرد سوءاستفاده گر شوم.

با این که خیلی سخت بود اما تمام توان و انرژی‌ام را جمع کردم و موضوع را به برادرم گفتم. برخلاف تصورم مرا ملامت نکرد؛ برای اولین بار در تمام طول زندگی‌ام اشک‌های برادرم را دیدم و گریه کرد. از بار اندوه این که چرا حواسش نبوده و کسی خواهر کوچکترش را مورد آزار قرار داده است و حالا معنی حال بد این چند روزم را فهمیده بود!!

همراه هم به پلیس آگاهی مراجعه کردیم و از «نادر» برای سوءاستفاده و تهدید شکایت کردیم. پلیس بلافاصله نادر را در آپارتمانش دستگیر و به پلیس آگاهی منتقل کرد. جرات رویارویی با او را نداشتم اما همراهی برادرم که آرام کنارم نشسته بود و دستم را در دست داشت به من شجاعت مواجهه با نادر را داد. دیدن نادر در بازداشت پلیس، به شدت سبکم کرد و سنگینی بار انرژی منفی که وجودم را فرا گرفته بود؛ از قلبم پر کشید. بعد از شکایت من و با دستور مرجع قضایی، نادر از سوی پلیس برای شناسایی سایر قربانیان احتمالی تحت بازجویی و پیگرد قرار گرفت.

اعتراف تلخ دانش آموز ۱۳ ساله مشهدی؛ وسوسه شدم!

گروه حوادث – پدرم اوضاع مالی مناسبی دارد و من هم از امکانات رفاهی برخوردارم اما خودم هم نفهمیدم چرا به جای حضور در کلاس درس، دوباره به همان مرکز تجاری رفتم که قبلا ادکلن و زیورآلات را از آن جا سرقت کرده بودم و...

این ها بخشی از اظهارات نوجوان ۱۳ ساله ای است که توسط کارکنان یک مجتمع تجاری دستگیر و تحویل نیروهای انتظامی شده بود. این نوجوان دانش آموز که کوله پشتی مدرسه را در دست داشت و تلاش می کرد با داستان سرایی کودکانه چنین وانمود کند فرد دیگری او را وادار به سرقت کرده است، وقتی تصاویر خودش را در دوربین های مداربسته دید،اشک‌ریزان ارتکاب سرقت را پذیرفت.

او پس از پاسخ به سوالات افسر دایره تجسس و بادستور سرهنگ ابراهیم خواجه‌پور (رئیس کلانتری آبکوه مشهد) به اتاق مددکاری اجتماعی هدایت شد تا زوایای پنهان این ماجرای تاسف بار، واکاوی و توسط مشاوران زبده دایره کلانتری بررسی شود.

این دانش آموز ۱۳ ساله درباره ماجرای سرقت از مجتمع تجاری به کارشناس اجتماعی کلانتری گفت: پدرم کارمند یکی از ادارات دولتی است و در یکی از مناطق مرفه نشین شهر زندگی می کنیم. من هم از دوران کودکی در بهترین مدارس غیرانتفاعی تحصیل می کنم و از رفاه نسبی برخوردارم به طوری که حتی کارت عابر بانک پدرم دست من است و هر آن چه نیاز مالی دارم از حساب پدرم برداشت می کنم.

با وجود این چند روز قبل وقتی از مدرسه به خانه برمی گشتم در نزدیکی منزلمان از سرویس مدرسه پیاده شدم و به داخل یکی از مجتمع های تجاری در همان نزدیکی رفتم تا گشتی بزنم.

در همین هنگام وقتی به لوازم پشت ویترین مغازه‌ها نگاه می کردم، ناگهان چشمم به ادکلنی افتاد که تبلیغات آن مارک را خیلی در فضای مجازی دیده بودم. زمانی که چشمم به آن ادکلن افتاد وسوسه عجیبی وجودم را فرا گرفت. داخل مغازه رفتم و زمانی که فروشنده با مشتریان دیگر مشغول گفت و گو بود و حواسش از من پرت شد، در یک لحظه ادکلن را برداشتم و از مغازه خارج شدم.

سپس دور دیگری در آن جا زدم و پشت ویترین یک فروشگاه زیور آلات نقره‌ای ایستادم. یک جفت گوشواره زیبا چشمم را گرفته بود. حالا که ادکلن را به راحتی برداشته بودم، احساس می کردم گوشواره‌ها را هم می توانم سرقت کنم. نقشه‌ام درست از آب درآمد. هنگامی که حواس فروشنده پرت شد من در یک چشم به هم زدن، گوشواره ها را برداشتم و به خانه رفتم.

زمانی که ادکلن و گوشواره‌ها را از کوله پشتی‌ام بیرون آوردم مادرم با تعجب از من در این باره سوال کرد ولی من که در بین راه پاسخم را آماده کرده بودم به پدر و مادرم گفتم پدر یکی از همکلاسی هایم شرکت بزرگ تبلیغاتی دارد و این ها را برای من هدیه آورده است. در حالی که این جمله را می گفتم گوشواره را نیز به خواهرم دادم تا او را خوشحال کنم. پدر و مادرم نیز حرف هایم را پذیرفتند و چیزی نگفتند تا این که روز بعد در نزدیکی مدرسه و به بهانه خرید خوراکی از سرویس پیاده شدم. ساعت اول درس زبان انگلیسی داشتم، من هم که هیچ علاقه‌ای به این درس نداشتم و به سختی آن را می آموختم، با خودم تصمیم گرفتم که دو ساعت اول را به مدرسه نروم، به همین دلیل دوباره به همان مجتمع تجاری رفتم و مشغول نگاه کردن به لوازم پشت ویترین ها شدم اما هنوز چند دقیقه بیشتر از حضورم نگذشته بود که ناگهان با ماموران انتظامات روبه رو شدم.

آن ها که مرا شناسایی کرده بودند با پلیس تماس گرفتند و مرا به کلانتری آوردند. خودم نیز گیج بودم و نمی دانستم چرا دست به این کار زشت زدم. به همین دلیل به دروغ گفتم خانواده‌ام در شهرستان هستند و فرد دیگری مرا وادار به سرقت کرده است. اما وقتی تصاویر خودم را در حال سرقت دیدم مجبور شدم حقیقت ماجرا را برای پلیس بازگو کنم و...

شایان ذکر است با حضور پدر این نوجوان در کلانتری، تلاش مشاور و مددکار اجتماعی برای بازگرداندن اموال سرقتی به شاکیان آغاز شد و...

نیازمندیهای روزانه جزیره کیش

تلفن ۴۴۴۲۴۹۹۹ – ۴۴۴۲۰۲۸۴ (۰۷۶)
سایت: www.eghtesad-kish.ir

استخدام

کارمند امور اداری خانم آشنا به امور اداری و کامپیوتر جهت کار در یک شرکت نیازمندیم.متقاضیان می توانند به نشانی ویلاهای مروارید، بلوک b۳، طبقه سوم واحد ۷۱۵ مراجعه نمایند. تلفن تماس ۴۴۴۲۴۹۹۹

نیروی خدماتی(خانم ، آقا) جهت کار در یک شرکت نیازمندیم .متقاضیان می توانند به نشانی ویلاهای مروارید بلوک b۳ طبقه سوم واحد ۷۱۵ مراجعه کنند.
شماره تماس ۴۴۴۲۴۹۹۹

منشی شیفت بعدازظهر جهت کار در یک شرکت استخدام می شود.متقاضیان به نشانی خیابان فردوسی ویلاهای مروارید بلوک b۳ طبقه سوم واحد ۷۱۵ مراجعه نمایند. تلفن تماس ۴۴۴۲۴۹۹۹

نیازمندیهای اقتصاد کیش
۴۴۴۲۳۹۱۰ – ۴۴۴۲۴۹۹۹

مفقودی

اصل سند خودروی کیا اسپورتج ۲۰۱۲ رنگ خاکستری متالیک به شماره پلاک ۱۸۸۷۴/۲۲ شماره موتور g۴kdbs۰۹۸۰۳۰ شماره شاسی knapb۸۱۱xc۷۱۸۲۷۳۴ به نام مهرداد هژبر مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

اصل کارت کیشوندی به شماره ۱۶۹۴۹۵/۰۱ به نام علی صمدانی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

خدمات

خدمات برق
انجام کلیه امور برق ساختمان و پروژه های شما – کلی و جزئی
۰۹۱۲۰۴۵۹۱۹۸

خدمات تاسیسات آب و لوله کشی جزئی و کلی مجتمع های اداری مسکونی –خدماتی –تجاری
۰۹۳۴۷۶۹۳۶۲۴ رضایی

تاسیسات ساختمانی کریمی
۰۹۳۴۷۶۹۴۷۴۴

خرید و فروش سهام

پدیده
سهام پدیده شاندیز خلق ثروت است

خرید و فروش سهام ابنیه توافقی (دو طرفه) از طریق سامانه در سراسر کشور

شماره تماس با سهام گردانان:
۰۹۱۲۴۱۰۸۹۲۵
۰۹۱۲۰۶۵۵۲۹۰
۰۵۱۳۸۵۱۵۲۹۲
۰۵۱۳۸۵۱۵۲۹۳

خشکشویی طلوع در اسرع وقت با تضمین و کیفیت عالی همراه با پیک تحویل آدرس : مجتمع خدماتی طلوع، روبروی برجهای طلایی و بازار کوروش
۰۹۱۷۶۱۳۷۵۴۳ - ۰۹۳۴۷۶۹۷۵۸۸
با مدیریت عسکری

جوشکاری

جوشکاری فتح فاز ۶ صنعتی (سافاری) قطعه۷۵ شماره تماس:
۰۹۱۷۹۳۰۷۵۸۸ - ۰۹۳۴۷۶۸۵۴۲۰
حمید رفعتی

حمل بار

حمل و جابجایی کالا با ۶ چرخ در سطح جزیره
۰۹۳۴۷۶۹۴۷۲۰

اقتصاد کیش روزنامه
پرتیراژترین و با سابقه ترین نشریه جزیره کیش
گسترده ترین شبکه اطلاع رسانی داخلی منطقه آزاد کیش
۴۴۴۲۴۹۶۹
۴۴۴۲۴۹۹۹